

بزوزن مفتعلن ووزن فاعلن است پس معلوم شد که در این
 هنگام از بحر مزیع مصلی من مطوی مکروهت و هرگاه از دو بحر بیاید و بی
 اختلاف یعنی حذف حرفی در یکی و عدم حذف در دیگری یا اظهار حرفی در
 یکی و عدم اظهار در دیگری چنین نباشد چنانکه این (بیت) سر و من دمی
 بنفین خانه را کلمتان کن * یکن و جام می درکش دوروش کردان کن *
 این بیت را در میان بحر ها کردیم و تقطیعها نمودم تقطیعش مطابق آمد به
 دو بحر یکی آنکه بحر مزج مشمن اشتر بزوزن فاعلن مفاعیلن چهار مرتبه و دیگری
 بحر مقتضب مشمن مطوی مقطوع بزوزن فاعلن مفعولن چهار دفعه و این ظاهر
 است که چون فاعلن را با میم مفاعیلن خوانند بزوزن فاعلن شود و از مفاعیلن
 چون میمش بکلمه ما قبلش پیروست باقی ماند فاعیلن بزوزن مفعولن و همچنین
 از فاعلن مفعولن فاعلن مفاعیلن بعمل آید پس اولی بل اصوب آنست که از
 بحر مزج مشمن اشتر بگیرند زیرا که در بحر مقتضب محتاج بدل و نقل از
 عالم بزحاف است هر خلاف بحر مزج که همین یک زحاف دارد و بس و یک
 رکبش عالم است و هر جا چنین اشتباه واقع شود همین قاعه را بکار دارند
 و چنانکه این (بیت) ز خود شدم که یار من زمن شود * خمش شدم که بر هر
 سخن خود * تقطیعش بهش مفاعلن تمام می شود و اینجا اگر مفاعلن را

مجهول از مستعلن مقبول اعتبار نماید نیست خل گویا از بحر رجز محل من
 مقبول می شود و اگر از مفاعیلین مقبول سما ریم از بحر رجز محل من مقبول
 می شود لیکن چون مفاعیلین از مستعلن مقبول بنقل حاصل و از مفاعیلین
 مقبول بی نقل بنا بر این اعتبار نمودنش از بحر رجز اسهل و اقرب است و اگر در
 هر دو مثلاً به نقل باشد از هر کدام که خواسته باشند بگیرند مختار اند ایما اکن را
 متحرک نمودن و متحرک را اما کن قسم اول هر جا که دو ماکن هر صد روایتاً یا احسو
 یا اروض و اسرب بیاید بشرطیکه آن دو ماکن در آخر عروض و اسرب نباشند
 ماکن دوم را متحرک سازند چون بیا رگو و شکر کو هر دو بروزن فاعیلین را که ماکن
 بود متحرک شد در تقطیع و مثل اینست دو ماکن را متحرک نمودن هو اجا که
ته ماکن جمع شود و این صورت نه بندد مگر اینکه اولش حرف مد باشد چون
کفتا سب و کارد مو کوشت در بعضی اوقات یکی از حروف د و کا نه را که بعد از
معرف مد اند متحرک می نمایند و یکی را اما قلا و گاهی هر دو را مثال اول کارد
بزکش کوشت هر کشتا سب را بروزن فاعلاتین فاعلاتین فاعلین که درین جا مختار
 است که حرف دوم را حذف کنند یا میوم را مثال دوم رزم شود کارد جویزم
هود کوشت کو بروزن چهار مستعلن که درین جا هر دو ماکن که بعد از مد بود
 متحرک سب است و چون هه ماکن در آخر عروض و اسرب بود البته یکی ماقط

هر قدر ما بعد و پیش متحرک را ماکن نمودن هر جا که های مختفی و کلیت
 باشد میان کلمه متحرک واقع شود جایز است که ماکن خوانند اگر محل مقتضی
 باشد چون این بهیچو ای زرد کرد کنهیل بر رفته • خانه و نابد مت جفار فته •
 که فای لفظ خانه که در اول مصراع دوم است ماکن شده است زیرا که اصل
 کلمه مصاف اینست که مکسور الاخر باشد و این بیت در بحر مضارع معدن
 اخرج مکسور است بر وزن مفعول فاع لان میا هیلن دیگر هر کاه حرفی از کلمه
 متحرک است بجای حرف ماکن از میزان واقع شود در تقطیع ماکن خوانند
 بشرطیکه در میزان دوم ماکن باشد و آن حرف متحرک بجای ماکن دوم از میزان
 واقع باشد چون لفظ توبی اظار و او در این مصراع روشنی طلعت تو ما اند ارد که
 بجای لون فاعلان که ماکن است واقع شده است فصل چهارم در بیان اجزای
ارکان بدانی که میزان بیت مرکب از ارکان است و ارکان مرکب از اجزای
و اجزائی که ارکان از و مرکبند بحسب اشتقاق منحصر است بعه سبب و تدبیر
فصل پنجم در لغت پسمانی بود که بدین خانهای پلاس و کرباس را برینند
 و در اصطلاح عبارتست از اجتماع دو حرف در ارکان هر کاه حرف دوم ماکن
 بود سبب خفیف گویند چون لفظ نا و اگر حرف دوم متحرک بود سبب ثقیل
 نامند چون لفظ مت بهم اول و فتم ثانی و و تد میخ خانه پلاهی را گویند

بجهت نخستین را بصیحان و در اصطلاح اجتماع مده حرف بود اگر دو حرف اول متحرک
 بود و حرف میوم ساکن و تن مجزوع خوانند چون لفظ نعور اگر حرف اول
 و میوم متحرک بود و حرف دوم ساکن و تن مفروق خوانند چون لفظ غاع بکسر هین
 و فاصله پلا می را گویند که از او خانه سازند یا چوبی که در وسط خانه پلا می
 نصب کنند و در اصطلاح اجتماع چهار حرف یا پنج حرف بود که چهارمین
 یا پنجمین ساکن و باقی حروف همه گانه یا چهار گانه متحرک اولین را فاصله مغزوی
 گویند چون لفظ علقن بکسر اول و فتح ثانی و ضم ثالث و سکون رابع و دومین را
 فاصله کبری چون لفظ نعلتن بدخ چهار گانه و سکون پنجمین و بعضی فاصله
 کبری را فاصله خوانند و بعضی هر دو را فاصله گویند و بجهت تمییز مغزوی
 و کبری تقیید کنند چنانکه در فاصله میگردند و تن مجزوع را تن مفروق هم
 گویند و خفیف سبک است و ثقیل کران و مجزوع فرامه آمده باشد و مفروق
 نزدیک شد و مفروق جدا شد و فاصله زاید و مفروق کوچک و کبریا بزرگ من
 گویم که چون ابتدا ایماکن مستنع است نتواند شد که در اول کلمه بیان تعیال
 آن بمقابل حرف ساکن باشد پس تا کزیر باید حرف اول کلمه متحرک باشد
 و چون از حرف اول کلمه ثجا و زنا بند بحرف دویم آرد و حال خالی نخواهد
 بود یا حرف دویم متحرک خواهد بود یا ساکن اگر ساکن باشد حرف اول را باین

حرف دوم ماکن همیشه ثابت گویند و اگر چیزک باشد همیشه ثقیل بشرطیکه
 چهار از حرف میوم نکند و اگر تجاوز کند هر یکی را دو صورت است یا بعد از حرف
 دوم ماکن یا و ماکن است و این در میزان یا نسبت نفوذ در موزون اگر در آخر
 مصراع باشد حرف میوم را که ماکن است متحرک نمازند و هم چنین اگر
 حرف چهارم ماکن باشد و این خود در حقیقت بمنزله متحرک است چه
 مدلی هر وزن نراند و اگر در آخر مصراع است هر دو حرف ماکن بمنزله
 حرف واحد یا بعد از حرف دوم ماکن حرف متحرک است آن وقت مذوق
 است و اگر بعد از حرف دوم متحرک حرف میوم ماکن است و تل مجروح
 بشرطیکه بحرف چهارم تجاوز نکند و اگر تجاوز کند و آن در صورت اول
 که حرف دومش ماکن است صورت ثقل بر دو وجه است آنکه چون تجاوز بحرف
 چهارم کند ابتدا از مرکز ثقل و از برایش اممی علیحدگی نکند اولد و هم چنین
 در صورت دوم که حرف دومش متحرک است و حرف میومش ماکن و اگر
 میومش متحرک شود چون حرف دومش اگر چهارم ماکن است تا صله صغریه
 و اگر چهارم متحرک است و میومش است بحرف پنجم ماکن فاصله کبری
 و زیاده توضیح کنیم و گوئیم که در ارکان بیت فارسی ما تا پایان کلامه که مرکب
 از فاصله کبری باشد یا نسبت یمنه است و در تازی ما تا پایان بیت است اگر چه